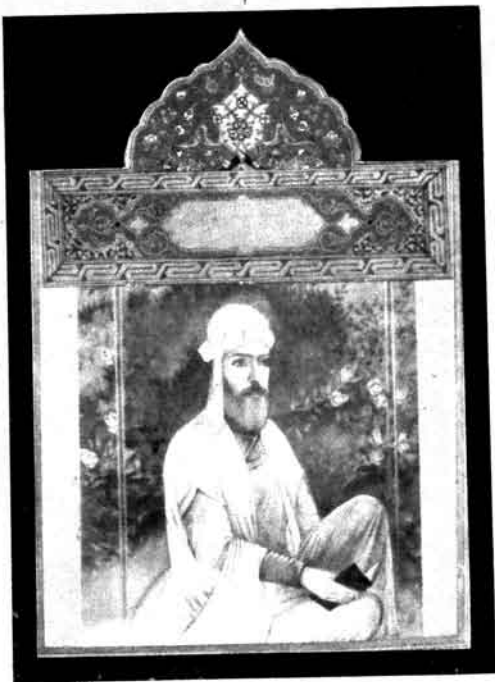


سی غزل از نظامی گنجوی

با ترجمه منظوم غزلها به ترکی آذری



یادواره ای بناسبت هشتصد و پنجاهمین سال تولد سرانیده بزرگ

باهمام : م . ع . فرزانه

Handwritten scribbles and the number 200.



1991
850

116
H 65

سی غزل از نظامی گنجوی

(یادواره‌ای بمناسبت هشتصد و پنجاهمین سال تولد سراینده بزرگ)

همراه با ترجمه منظوم غزلیا به ترکی آذری

به اهتمام: م.ع. فرزانه

Гузанин Восточном
30 стр. - 1991. - 64 с.



62265

60682

سی غزل از نظامی گنجوی

به کوشش: محمد علی فرزانه

لیتوگرافی: امیر

چاپ: دنیا

حروفچینی: منظومه

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۷۰

نشر منظومه / خیابان انقلاب / فروردین / پلاک ۲۱ / تلفن ۶۴۰۵۱۹۶

اشاره

استاد بزرگ سخن حکیم نظامی گنجوی، پیش از آغاز به سرودن اثر جاویدان خود خمسه یا پنج گنج، که در قالب و بافت مثنوی سروده شده است، قریحه پر بار خود را در قالبهای دیگر شعر از غزل و قصیده و رباعی و نظایر آن آزموده و می توان گفت که نخستین شهرت خود را نیز از این رهگذر به دست آورده است. به فحوای قراین و نشانه های موجود در نمونه های به جای مانده از این زمره شعرها، سراینده بزرگ این کار را تا سالهای واپسین عمر نیز ادامه داده است.

تذکره پردازان بعد از نظامی به وجود دیوان نظامی اشاره‌ها دارند و از میان آنان دولت‌شاه سمرقندی تعداد ابیات دیوان حکیم را بالغ بر بیست هزار تخمین زده است و خود شاعر نیز در جای جای خمسه، اشاره‌های صریح دارد که اشعار غنایی و به خصوص غزلیهای او در دوران حیات شاعر «شکرافشان و ورد غزالان غزلخوان» بوده است.

دریغ که اشعار غنایی نظامی به شکل دیوان مدون بر جای نمانده و از این گنجینه زیبا و دل‌انگیز، تنها نمونه‌هایی کمابیش به سفینه‌ها و تذکره‌ها راه پیدا کرده و در آنجا از گزند روزگاران محفوظ و مصون مانده است. آنچه مسلم است، حتی اگر این نمونه‌های اندک نیز برجای نمی‌ماند و با کوشش و پایدردی نظامی‌شناسان از منابع مختلف گردآوری نمی‌شد، خصوصیت شعری موجود در خمسه، و عناصر و اسلوب هنرمندانه رباعی و غنایی به کار رفته در آن، با معنی‌نامه‌ها و ساقی‌نامه‌ها و آنهمه تصاویر بدیع و رنگارنگ، هیچ تردیدی در مهارت و استادی داستانرا و در عین حال سراینده غزل پرداز به جای نمی‌گذاشت.

علاوه بر این، نمونه‌های به جای مانده از غزلیهای شاعر، از نظر مضمون و بینش‌های منعکس در آنها، با اندیشه‌ها و آرمانها و دیدگاههای والای مندرج در خمسه هم‌آوایی دارد. احترام به انسان و ارج نهادن به مقام والای او، عشق به زندگی و ستایش زیباییها و نکوهش پلیدیها، احترام به کار و کوشش و احتراز از طفیلی‌گری و بیکارگی و به یک کلام کمال و صفا و وفا که خمیرمایه اصلی منشویهای پنجگانه شاعر است در این غزلیها نیز تجلی شایسته خود را باز یافته است.

کوشش‌های پی‌گیری که از دیرباز در ترجمه آثار نظامی به زبان ترکی آذری مبذول گشته است، شامل غزلیات به جای مانده از شاعر بزرگ نیز گردیده و این غزلیها طی سالها از طرف شاعران بنام آذربایجان شمالی به ترکی آذری ترجمه شده که در این مجموعه سی غزل منتخب از متن غزلیها با ترجمه آذری آنها، به دستداران شعر نظامی ارمغان می‌شود.

متن فارسی غزلیهای مندرج در این مجموعه، از گنجینه گنججوی وحید دستگردی که در سال ۱۳۱۸ شمسی منتشر شده و غزلیات نظامی چاپ باکو که وسیله محمد آقا سلطانزاده ترتیب یافته استنسخ گردیده است.

ترجمه آذری غزلیها از گلچین غزلیات نظامی که تحت عنوان «لیریکا» بوسیله ر.آزاده تنظیم و در سال ۱۹۸۰ در باکو انتشار یافته، بازنویسی شده است.

م.ع. فرزانه

با تو پدید می کنم حال تباہ خویش را،
تا تو نصیحتی کنی چشم سیاه خویش را.

سرزنش مکن که تو شیفته تر زمن شوی،
گر ننگری در آینه روی چو ماه خویش را.

ترک فراق را به من راه مده تو هان و هان!
چون به تو ره نداده ام شحنه آه خویش را.

چون به تو پشت داده ام، خیره کنی چنان مکن،
کز تو به دیگری برم پشت و پناه خویش را.

چاه زنج چو کرده ای مسکن یوسف دلم،
دلو عنایتی فرست، یوسف چاه خویش را.

خشک چو نافه می شود خونم از آنکه می کنی،
دایره ای چو مشک تر زلف سیاه خویش را.

گرچه زبان حسن من لال شد از خجالتت،
بر کرمت نوشته ام عذر گناه خویش را.

بنده نظامی تو شد، پیش تو بحر قول زن،
جامکیی ده از وفا، چاوش راه خویش را.

قوی سته سؤیله سین، گؤزه ل، عاشق اؤز حال زارینی،
دانلایاسان بلکه سن گؤزلرینین خومارینی.

سرزنش ائیلمه منی، واله اولارسان آن با آن،
گؤرسن اگرچه گوز گوده آی کیمی اؤز جمالینی.

قویما فراق اوزاقلاشا، هجرینه اؤیره نیب کؤنول،
قویمامیش او منه یاخین آه شرر نثارینی.

آرخالانان زمان سته سئوگیلینی اونوتما گل،
قویما کی آیری عنوانا من چکیم اعتباریمی.

یوسف کؤنلو سالمیسان چانه ده کی قویویا سن،
ایندی عنایت ائیله گل، چیخار او دلفکارینی.

نافه کیمی قانیم قورور، گول اوزونه تۆکنده سن،
کؤنولره عطیر ساچان او زولف مشکبارینی.

عذرونه دیل آچان زمان لال اولور منیم دلییم،
لطفونون اختیارینا آلمیسان اختیاریمی.

اولدو نظامی قول سته، امرینه منتظر دوروب،
عهده وفا قیلیب اونا گؤستر اؤز اعتبارینی.

جوانی بر سر کوچ است، درباب این جوانی را،
که شهری باز کی بیند غریب کاروانی را.

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهانیده،
که اندر خاک می جویند ایام جوانی را.

ز نقد و نسیه عالم همین عمر است سرمایه،
حقش بگذار در طاعت، بیاموزش معانی را.

چو میدانی که باید رفت ازین هشیار دل تر شو،
ناید برد چون مستان به غفلت زندگانی را.

به هرزه می دهی برباد عمر نازنین کزوی،
به حاصل می توان کردن حیات جاودانی را.

به جان نخریده‌ای جان را از آن قدرش نمی‌دانی.
که هندو قدر نشناسد متاع رایگانگی را.

اگر تو شادمان باشی، چه معزولی رسد غم را،
و گر خود را کشتی از غم چه نقصان شادمانی را.

نظامی، گر دلی داری، نوای عاشقی برکش،
سماع ارغوانی را، شراب ارغوانی را.

جوانلیق واریکن الدهه گرک قدرین بیله‌انسان،
امین اولما گلر بیرده بو مولکو ترک ائندن کروان.

بو کولموش قدینه بیر باخ قوجالمیش شخصین، حسرتله،
جوانلیق گونلرین دایم گزر تورباقداسرگردان.

نه دولت وارسا دنیاذا سنه آنجاق عؤموردور، بیل،
اونون معناسینی درک ائت، چالیش بوش کنجه‌سین بیر آن!

گری دؤنمز کنچن بیرگون، آییق اول دایماسن ده،
روا اولمازکی، مستلرتک کنجه غفلتده بو دؤوران.

نچون سن هرزه ایشلرده وئریرسن عؤمرونو باده،
خشییرلی ایشلره صرف ائت، حیاتی ائیله جاویدان!

پول ایله آلمادین جانی، بیله‌سن قیمتین، قدرین،
کی اوغرودا قدر بیلمز اوغورلارسا مالی آسان.

اگر سن شادمان اولسان غمه هنج بیر ضرر گلمز،
و یا غمدن اولوب گئشن، توخونماز شادلیغا نقصان.

نظامی، سنده روح وارسا، دانیش عشق و محبتدن،
گوزله بیر موسیقی دینله، شراب وئر سین سنه جانان.

خانه دل خراب شد، دلبر جانستان کجاست،
دزد خزینه می برد هیبت پاسبان کجاست؟

قافله رفت و من چنین از همه مانده بازپس
مرکب تیزبوی کو، شحنة کاروان کجاست؟

بر در دوست این چنین من همه شب که خفته ام،
گر رهیم نواله کو، گر سگم استخوان کجاست؟

یافته ای نظامیا توشه این جهان بسی،
عاقبتت چو رفتن است، توشه آن جهان کجاست؟

خراب اولدو کؤنول مولکو، نگاریم، انيله بير شفقت،
آپاردی گنجی بیگانه، گؤزتچی انيله مز غیرت.

ایتیدیر کاروان گؤزدن، بو چولده قالمیشام بالقیز،
نه کؤهلن وار، نه ده اؤنجول، قدم آتماغا یوخ طاقت.

یاتیب قالدیم دوست ائوینین قاپسیندا بوتون گنجه،
عجب یولدور کی، بیر نعمت منیمچین اولماییر قسمت.

نظامی، تاپمیشان آرتیق بو دنیادا گؤزه ل گونلر،
کؤچوب گشتمک گرک بوردان، او دنیاچین قازان مکت.

مترجم: ابوالفضل حسینی

دیده را با تو آشنایه‌است،
وز تو در دیده روشنایه‌است.

پاکبازی کن، ارحریف منی،
که فلک در پی دغایه‌است.

گر سر زلف تو کشم شاید،
روز، روز گره گشایه‌است.

با من این یک- دو روز در پیوند،
که ازین پس بسی جدایه‌است.

تانشیدیر گوزلریم سن ایله جانان،
اونلارا ایشینی سن وئر دین هر آن.

ایلقارین دوز اولسون، دوستومسان اگر،
دولانیر اگر بلیک ایچینده دؤوران.

گوزه لیم، زلفونو بوینوما دولا،
دو گونلر آچیلسین منیم جانیمدان.

بیر نئچه گونو سن نظامیله اول!
کی سونرا بیزلری سیخاجاق هجران.

مترجم: م. سلطان

مرا پرسى كه چونى؟ چونم، اى دوست!
جگر پر درد و دل پر خونم، اى دوست!

حديث عاشقى بر من رها كن،
تو ليلي شو، كه من مجنونم، اى دوست!

به فريادم ز تو، هرروز، فرياد
از اين فرياد روز افزونم، اى دوست!

شنيدم عاشقان را مى نوازي،
مگر من زان ميان بيرونم، اى دوست؟

تو گفتى، گر بيفتى گيرمت دست
از اين افتاده تر كه اكنونم، اى دوست؟

غزلهاى نظامى بر تو خواندم،
نگيرد در تو هيچ افسونم، اى دوست.

سوروشدون حاليمى، ممنونم، اى دوست!
جگر دردلى، اورك پر خونم، اى دوست!

گل عاشقلىك سوزون تايشير منه سن،
سن اول ليلي، كى من مجنونم، اى دوست!

البتدن انيلرم فرياد، فرياد،
بو فرياددان كؤنول محزونم، اى دوست!

سنونلرله، انشيتيديم، مهربانسان،
من اونلاردان مگر بيرونم، اى دوست!

بيخيلسان، سؤيله دين امدادا گلگلم،
يشيش كى، ايندى من دلخونم، اى دوست!

نظامى شعرينى اوخودوم منه
سنى هنج توتماير افسونم، اى دوست.

غم مخور یارا، که حق فریاد غمخواران رسد،
یار کار افتاده را یاری هم از یاران رسد.

دولت جاوید خواهی خیز و شب را زنده دار،
خفته نایبنا بود، دولت به بیداران رسد.

گر همایی اوج خرمن را به گنجشگان سپار،
تندرستی غم مخور، شربت به بیماران رسد.

جنگ سلطانیست اینجا، تیرباران چشم دار،
کان عروسها بود کانجا شکر باران رسد.

چون مگس خورد انگبین، پروانه را شمع از چه سوخت؟
کیسه طراران برند، آفت به عیاران رسد.

پای درنه، ای نظامی، دست از این دولت بدار،
تا مگر زین مملکت کاری به بیکاران رسد.

غم بشمه، بیر یار وار، آخر سته غمخوار اولار.
گورسه کی، یالقیز قالیسان، یار اولار، دلدار اولار.

نورلو بیر طالع دیلرسن، یاتما سن تا صبحه تک،
هشج نه چاتماز یاتمیشا، طالع آیقلا یار اولار.

سن هماسان، سترچه لر خرمنلره چکسین هجوم،
سن کی سالم سن، دوا محتاجی هر بیمار اولار.

بوردا شاهلار جنگ اندیر، سن تیرباراندان قورون،
طوی آرا باشدان باشا مجلس شکر باران اولار.

بالی میلچکلر یئدی، پروانه یاندی اودلارا،
کیسه نی طرار آپاردی، جورکش عیار اولار.

آت قدم بیردم نظامی، ترک ائله ناکسلی،
تا گورک یوخسول هاچان بو اولکده سردار اولار.

69965

مترجم: ابوالفضل حسینی

ای ماه، بدین خوبی، مهمان که خواهی شد؟
وی آیت نیکویی، درشان که خواهی شد؟

بالای سر از عنبر چتر ملکی داری
با چتر سیه امشب سلطان که خواهی شد؟

قنوت نتوان خواندن، کز نیشکری خوشتر
در دل نتوان گفتن، در جان که خواهی شد؟

شب تیره و نوروشن، از چشم بد اندیشم
ای چشمه درین ظلمت حیران که خواهی شد؟

تو میروی و جانم خواهد شدن از دردت،
این درد نظامی را درمان که خواهی شد؟

آی اوزلو نگاریم، کیمه مهمان اولاجاقسان؟
بیر سؤیله، کیمین شائینه شایان اولاجاقسان؟

شاهلیق چتیری وار باشین اوستونده بو آخشام،
عنبر چتیرینله کیمه سلطان اولاجاقسان؟

شکر دئمه رم من سنه، اوندان دا شیرین سن،
دلبر، نئجه بیر بخته وره جان اولاجاقسان؟

ظلمت گئجه، سن نورلو چراغ، پس گؤزه گلمه،
ای آب حیات، سن کیمه جانان اولاجاقسان؟

گشتدین، نئجه بس تاب ائله سین هجره نظامی،
او خسته ایکن، سن کیمه درمان اولاجاقسان؟

مترجم: ج. خندان

بهتر از اين گو سخن، تا شکر ارزان شود،
خوشتر از اين دست گير، تا ستم آسان شود!

داد من از وصل خویش ترسم آنکه دهی،
کاین سخن چند را وعده به پایان شود.

با غم تو جرم نیست، کار تو عاجز نواز،
زود عقوبت کند، دیر پشیمان شود.

گر تو پری رخ شبی عزم نظامی کنی،
خانه موری ز تو ملک سلیمان شود!

ياخشى بىر سۆز دنگيلن، تا شکر ارزان اولسون،
ياخشى ال توت كى، ستم، درد و غم آسان اولسون!

قورخورام كى، ونره سن دادىنى اوز قلىبىدن،
بئله سۆز، بس بئله وعده نئجه آسان اولسون؟

اوخشايب عاجزى هر آن بئله ايستر دلبر،
تنز جزا حكىمى ونريب، گنج ده پشيمان اولسون.

اي پرى اوزلو، نظامى سنى گؤزلىر، گل، گل،
گل قارىشقا انوى بىر ملك سليمان اولسون!

مترجم: س. رستم

باز بنای توبه را عشق خراب می کند ،
روزه گشای عاشقان از می ناب می کند .

زد به دل من آتشی، عشق بتی، که نام او،
زهره و آفتاب را زهره به آب می کند .

گرچه رسد به هر دلی آتش عشق او ببین،
با نمکی تر از دلم، هیچ کباب می کند ؟

چشم توام به غمزه گفت، آن توام، تو صبر کن،
من به خدا که صابرم، عمر شتاب می کند .

گر کندم عقوبتی، مصلحت است، گو بکن،
زانکه ز پیش راندم، به که عذاب می کند .

گر همه چشم آهوی صید به خواب می شود،
آهوی چشم او مرا صید به خواب می کند .

گرچه خطا بود خطا گشتن چون نظامی یی،
عاشق اوست، گو بکش، نیک صواب می کند .

ینه توبه اثویمی عشق خراب انتمه ده دیر،
عاشق افطارینی سودا می ناب انتمه ده دیر .

کونلومه بیر ملکین سئوگیسی اود سالدی، آدی
گونوده، زهره نی ده گوئیده سراب انتمه ده دیر .

اونون عشق آتشی هر قلبه گیر، اما نهدن،
تک منیم قلییمی آتشد کباب انتمه ده دیر ؟

گوزلرین باخدی منه، سؤیله دی: «صبر انت، سننیم» .
دوغروسو، صبرانده رم، عؤمر شتاب انتمه ده دیر .

مصلحتدیر، منی قووماقدان ایسه وئر سن عذاب،
باربونو یاخشی دوشونموشدور، عذاب انتمه ده دیر .

آهو گوزلولری یاتمیش زمان اوولار اووچو،
عؤمر رؤیا ده شکار اولماغا تاب انتمه ده دیر .

گر نظامینی خطا ایسه هلاک انتدیرمک،
عاشقم، یارمنی اولدورسه ثواب انتمه ده دیر .

دیدي که از غم تو بر من چه خواری آمد،
بی آنکه هیچ رخنه در دوستداری آمد.

رفتی چنانکه روزی رخ باز پس نکردی،
ای آنکه عادت تو، زینهار خواهی آمد.

با من اگر نسازی خوبست عذر خواهی،
دانی که رسم خوبان، نامازگاری آمد.

در عشق تو نظامی صابر چگونه باشد،
کز تو قرار گاهش در بی قراری آمد.

گوردون نه بلاچکدی باشیم عشقین اوجوندان؟
دؤزدوم غمینه، گلمه دی، باخ، دوستلوغا نقصان.

مظلوملاری نین ناله سینه عادت اندیسن،
بس ناله مه میل اینلمه دین، سئوگیلی جانان!

عیب ائتمز، اورک و نر مه منه، چونکه گؤزه لسن،
دل و نر مه مک عادتدی گؤزه لرده بنادن.

سؤیله، بو نظامی نجه صبر ائتسین عزیزیم،
عشقینده قرار سیز قالا جاق، ای مه تابان.

مترجم: ج. خندان

دوش مه روی من از مشک نقاب آمده بود،
کار آشفته من زو به صواب آمده بود.

گنجه خلوتجه بیزه سئوگیلی یار گلیمیش ایدی،
اوزو آیدان دا گؤزه ل نازلی نگار گلیمیش ایدی.

عرق انگینخته از گل، قصب افکنده ز ماه،
مگر از بیم رقیبان به شتاب آمده بود.

تر آخیب گول یاناغیندان، اوزدن آچمیشدی نقاب،
اونو دشمن می قوب، کؤنلو غبار گلیمیش ایدی.

نتوانستم از او چشم بریدن نفسی،
گوئی از چشم من آن در خوشاب آمده بود.

اونو من گؤز یشتیریب خلوتی باخدیم، باخدیم،
اووچونون اوولاغینا کؤرپه شکار گلیمیش ایدی.

دوبدو ما به یکی خفته و آسوده به هم،
بخت بیدار شده در تک و تاب آمده بود.

اویویوب هر ایکیمیز راحت اولوب بیر یاتدیق،
بختیمین باغچاسینا گوللو باهار گلیمیش ایدی.

گفت خواهم شدن از من چه ستانی به گرو،
گفتمش بوسه، که هنگام جواب آمده بود.

دندی: «گشمک دمدیر، سؤیله، نه ایسترسن یار؟»
بیر اؤپوش ایسته دیم اوندان... پشیری وار، گلیمیش ایدی.

آنتی در من دلسوخه زد وقت شدن،
آب چشمی که در آن چشمه آب آمده بود.

آغلاب گشندی اویار، گؤز یاشی یاندیردی منی،
اونلارا یاندی دلیلم، سانکی شرار گلیمیش ایدی.

خورد سوگند نظامی به سر شیروانشاه،
که چو بیدار شدم، یار به خواب آمده بود.

«ای نظامی!» دندی... ببردن آیلیب، گؤردوم، اویوخ،
دنده رؤیاده بیزه چشم خمار گلیمیش ایدی.

در آرزوی وصل تو کارم به جان رسید،
تیغ غم فراق تو تا استخوان رسید.

بر شارع قضای تو دل شد رباط غم،
یک کاروان گذشت و دگر کاروان رسید.

کشتی عمر ما همه از موج روزگار،
دردا و حسرتا که نهی واکران رسید.

مرغی که شد ز دام، کی آید دگر بدام؟
عمری که در گذشت، درو کی توان رسید؟

ما قیمت وصال ندانسته‌ایم، از آنک،
این دولت وصال، به ما ناگهان رسید.

وصلین هوسی عؤمرومو سون آنه پشیردی،
هجران غمینین خنجربنی قانه پشیردی.

کروانسرادیر عملی کؤنول عشق یولوندا،
بو غم باتاغی کروانی کروانه پشیردی.

عؤمرون گمیسی روزگارین دالغالاریندا،
بوش-بوش اوزوبن ساحل عمانه پشیردی.

توردان قوتاران قوش کی، قاییتماز تورا بیرده،
کنچمیش عؤموری کیم پشیدن جانه پشیردی.

بیلسن نیه بیز بیلمه میشیک قدرینی وصلین،
چونکی بیزی بخت بیرباشا احسانه پشیردی.

مترجم: ع. واحد

شبی تیره، رهی مشکل جنیبت را عنان در کش،
زمانی رخت هستی را به خلوتگاه جان در کش.

چو مست خلوتش گشتی، فلک را خیمه درهم زن،
ستون عرش در جنبان، طناب آسمان در کش.

عقaban شقاوت را زباغ انس بیرون کن،
همایان سعادت را به دام امتحان در کش.

گرانجانی مکن جانا، تو در بزم سبکروجان،
چو ساقی گرمرو گردد، سبک رطل گران در کش.

طریقش بی قدم می رو، حدیثش بی زبان می گو،
جمالش بی نظر می بین، شرایش بی دهان در کش.

بهشت و دوزخش بینی، مشو مشغول این هردو،
قدم بر فرق دوزخ نه، خطی گرد جنان در کش.

نظامی، این چه اسرار است کز خاطر برون دادی،
کسی رمزت نمی داند، زبان در کش، زبان در کش.

یول چتین، عالم قارانلیق، آتینی بیربانه چک،
وارلیغی گل بیر زمان جان مولکونه، وجدانه چک.

کؤنلومه اولدونسامحرم، ای گولوم، آج پرده نی،
حکمتین آل شربتین، سن باشینا مردانه چک.

قوو کؤنول باغچا - باغیندان بوقارا قارقالاری،
امتحان انیله، هُما قوشلارینی میدانه چک.

اینجه روحلار مجلسینده هنج زمان اولما آغیر،
ساقی تک، آل، ایچ شرابی، ایشلری سهمانه چک.

گنت قدمسیز او یولو، دیلسیز دانیش هر سوزونو،
باخمادان گؤر صورتین، پیمانہ سین گل جانہ چک.

مشغول اولما ذرّه جه جنت - جهنمه ساقین،
از جهنم باشینی، بیرده قلم رضوانه چک.

ای نظامی، بوقدر اسرار کی، سن آجمیسان،
آنلایان یوخ رمزینی، بسدیر، اونو پنھانه چک.

روزم مبارک است، که روی تو دیده‌ام،
 بختم موافق است، که بويت شنیده‌ام.

شکر خدای می‌کنم، ای نور چشم من،
 کامروز بر جمال تو افتاد دیده‌ام.

ترياک وصل را که دو عالم بهای اوست،
 من دانمش که زهر فراقت چشیده‌ام.

آنها که دیده‌اند جمالت به یک نظر،
 منعم نمی‌کنند که مهرت گزیده‌ام.

من کی کنم برون زدل، ای دوست مهر تو،
 مهري که در برابر جان پروریده‌ام.

تا جان به بوی وصل تو، ای دوست، شاد گشت،
 پیراهن غمت از بر دریده‌ام.

می‌گويد اين حديث نظامى زسوز دل،
 روزى مبارک است، که روی تو دیده‌ام.

گوزوم آيدين، گوزومه صورت جانان گوزونور،
 مشک عنبر ساچاراق عطره افشان گوزونور.

آلاها شکر انديرم، ای گوزومون نورو، بوگون،
 يار گليب گوز اؤنونه، سرو خرامان گوزونور.

آيريليق زهرينى دادديم، آجى دا اولسا وصال،
 ايکى دنيايه دگر، ائيله که، هجران گوزونور.

سنى بير دفعه گؤزئرلر گووه نير عشقميزه،
 نه اوچون گؤزئرلر، ای دل، بئله گريان گوزونور.

عشقىمى جانيم ايله بسله دى بير ليکده کؤنول،
 اونسوز، ای سنوديگيجيم، جان انوى ويران گوزونور.

ای صنم، وصلين ايله، ائيله که، شاد اولدى کؤنول،
 بيرتدى غم کؤينگينى، گول کيمى خندان گوزونور.

شادليغيندان آليشيب ياندى نظامى، دندى کى:
 «گوزوم آيدين، گوزومه صورت جانان گوزونور».

گرامت است، غرامت، شبی که بی تو گذارم،
ملالت است، ملالت، دمی که بی تو بر آرم.

بناگریزی وصلت، که نیست از تو گریزم،
به بیقراری هجرت، که نیست بی تو قرارم.

نه چشم آنکه ببینم، نه بخت آنکه بیابم،
نه پای آنکه بیابم، نه دست آنکه بر آرم.

طلب کنم چو تویی را، تو این صواب ندانی،
طلب کنی چو منی را، من آن امید ندارم.

به نزد من تو بزرگی، منم که پیش تو خردم،
به پیش من تو عزیز، منم که نزد تو خوارم.

تو فارغی ز نظامی، منم که در هوس تو،
به روز طالع گیرم، به شب ستاره شمارم.

هر گنجهم اولدو کدر، غصه، فلاکت سنسیر،
هر نفس چکدیم، هدر گشتدی اوساعت سنسیر!

سنین اول جلب ائلییه ن وصلینه آند ایچدیم اینان،
هجرینه یاندی جانیم، یوخ داها طاقت سنسیر!

باشقا بیر یاری نجه آختاریم، ای نازلی ملک،
بیلیرم، سن ده دندین: «یوخ یارا طاقت سنسیر!»

سن منیم قلیمه حاکم، سنه قول اولدو کونول،
سن عزیزسن، من اوجوز، بیر هنجم، آفت، سنسیر!

نه گوزوم وار آراییم من سنی، بختیم ده کی، یوخ،
نه ده بیر قاجماغا وار منده جسارت سنسیر!

سن نظامی دن اگر آرخاین اولسان دا، گولوم،
گنجه - گوندوز آراییب، اولمادی راحت سنسیر!

مترجم: ج. خندان

هر گنجه تدبیر اندر کؤنلوم سنین هجرانینا،
صبح اولجاق باش اگیر عشقین گؤزهل سلطانینا.

کؤنلومو وئردیم سنه، من - سن کی، بیرجان اولموشوق،
آیری بیرجان وارمی، یشتین آیری بیرجانینا.

گونلری بایرام کیمی شیرین کنچر باخسان، گولوم،
صبح تنزدن سن نظر سالسان اگر قوربانینا.

وارمی جرأت قالدیرام شمشیر سن تک آتلییا،
باشیم اوسته توتמושام، وور ضربه نی قالدخانینا.

مجلسینده من کیمی مهمان گرک دایم سنین،
گؤزیباشین تۆکسون اوزه، قصد ائیله سین اؤز جانینا.

سن جگر اودماقدان ال چکک، ای پری، قیل امتناع،
بوخسا غرق ائیلر سنی بیر گون جگر اوز قانینا.

گؤزلریمدن سنل کیمی تۆکدوم جگر سویون بوگون،
نا نظامی نین توزو کار کسمه سین سامانینا.

تدبیر کنم هرشب تا دل ز تو برگیرم،
چون روز برآرد سر، مهر تو ز سر بگیرم.

دل با تو در آمیزم کامیخته ای با جان،
جان دیگرم باید، تا بار دگر بگیرم.

ای من شده قربانت، چون عید مبارک شد،
فالی که به روی تو هنگام سحر بگیرم.

با چون تو سوار از من شمشیر زنی ناید،
گر غاشیه فرمای، بر تارک سر بگیرم.

در بزم نثار تو نزل چو منی باید،
تا گوهر اشکم را در حقه زر بگیرم.

بردار، ز راه دل این رسم جگر خواری،
گر نه همه راحت را در خون جگر بگیرم.

آبی که جگر دارد، ریزم ز ره دیده،
تا گرد نظامی را از راه تو در بگیرم.

صنما، به چشم شوخت که شیبی هوای ما کن،
دل دردمند ما را به وصال خود دوا کن.

همه حاجت من اینست که بیوسمت به خلوت،
به دو زلف عنبرینت همه حاجتم روا کن!

نکنند پادشاهان به جز از گدا نوازی،
تو به چشم پادشاهی نظری بر این گدا کن.

چو به بندگی کمر بست، صنما، تو را نظامی،
به در نخاس خانه به غلامیش رها کن.

صنم، ای گوزون فداسی، بیزه بیر گتیر صفا سن،
نه اولار وصلین ایله ونره سن بیزه دوا سن؟

سنی بیر گوروب قونوشماق منیم ایستگیمدیر، ای یار،
ایکی زولفونون فداسی انله حاجتم روا سن!

ققرایه پادشاهلار، گوزه لیم، نوازش انیلر،
نه اولار باخیشلاریتلا قیلاسان بیزه وفا سن.

سته، عهد اندیب نظامی قول اولا یانیندا، ای یار،
اونو قووما اوز قاپیندان، اونا اتمه مین جفا سن.

مترجم: ج. خندان

پروانه را گو: شمع کش، کآمد چراغ جان من،
گلزار را گو: خون گری، کآمد گل خندان من.

پروانه، سؤندور شمعی، گلدی چراغ جانیمیز،
قان آغلا، ای گلزار سن، آچدی گل خندانیمیز!

امشب من و میدان تو، عید من و قربان تو،
کآمد به هندوستان تو، ففور ترکستان من.

اولموش گنجه میدان سنه، جانان، منم قربان سنه،
گلدی سیزین هندستانا، ففور ترکستانیمیز.

سرو است آن بالای او، رضوان ندارد پای او،
او میرو من مولای او، من بنده او سلطان من.

بیر سرودیر قدین سنین، جتته یوخ برابرین،
سن بیر آغا، من نوکرم، من بنده، سن سلطانیمیز.

رُخ را چو شمع افروخته، پروانه را پر سوخته،
من تشنه و لب دوخته، او چشمه حیوان من.

پارلار یاناغین شمع نک، پروانه یاندی اودلارا،
بیر یانغی ییق، سو وئر ایچک، ای چشمه حیوانیمیز!

گفتم به مهر: ای نازنین، شو با نظامی همنشین،
گفتا که: باشم بعد ازین من آن او، او آن من.

لطف ائيله بیر، ای نازنین، نظامیه اول همنشین،
اوسؤيله دی: بوندان بری یشرینده دیر بیمانیمیز.

مترجم: ج. خندان

نگارینا، دلم بردی، فسونخوانی مکن چندین،
زبان من فروستی، زباندانی مکن چندین.

چو دل بردن طمع بودت، همه کافر دلی کردی،
به ترس از جان محرومان فسونخوانی مکن چندین.

رها کن تا به آزادی زمانی در تو می بینم،
نه من دزدم، نه تو شحنه، نگهدانی مکن چندین.

چو من در خدمت زلفت کمر چون مور بریستم،
به غارت کردن موری سلیمانی مکن چندین.

چو آن بد مست باز آید سبکروحانه در بزمت،
نظامی باده بر کف نه، گرانجانی مکن چندین.

ای نگاریم، کؤنلومو چالدین، فسونخوان اولما گل!
سن منی لال ائيله دین، بسدیر، زباندان اولما گل!

سن کؤنول آلماقلا ائندین، قیل نظیر، هرقلبی شاد،
قورخ اوغورسوزلار جانیندان، قاتل جان اولما گل!

اذن وئر تا بیر زمان سیر ائيله بیم گول حسنونو،
سانماکی، من اوغرويام، آرتیق نگهدان اولما گل!

باغلا دیم بیر مور تک گیسولرین اوغروندا بئل
سوری غارت ائيله مکده بیر سلیمان اولما گل!

اؤيله کی، سرعته اول سرخوش قایتدی مجلسه،
باده قالدیرسن نظامی، چوخ گرانجان اولما گل!

مترجم: س. رستم

چون غنچه دلی دارم، پرخون ز جفای تو،
عمرم به کران آمد در عهد و وفای تو.

هر جا که غمی بینی، خواهی ز برای من،
هر جا که دلی بینم، خواهم ز برای تو.

گفتی که چه می باید دارو ز پی چشمت،
گر دسترسی باشد، خاک کف پای تو.

صد جامه قبا کردم در آرزوی وصلت،
تا بر کشت در بر یک دم چو قبای تو.

از صدق به تو حمد و ثنا گفت نظامی،
حیف است که بشکند او را جفای تو.

غنچه کیمی مین درده کز نول دؤندو جفاندان،
عؤمر اؤتدو، خبریوخ، نیه بس عهد وفاندان؟

سن درد - غمی هی منه وئر مک دیله بیر سن،
منسه، اوره گی بخش اندیرم عشقینه، جانان.

خسته گوزومون چاره سینی سوردوم اوره کدن،
گؤستردی آیاق توزلارینی دردیمه درمان.

یوز کؤینگی بیرتدیم کی، چاتیم وصلینه دلبر،
بلکه منه کؤینک اولاسان، ای مه تابان!

صدق ایله سنه حمد و ثنا ائتدی نظامی،
بس، سن ینه ده قتلینه فرمان بازار جاقسان؟

مترجم: ج. خندان

جانا به جان تو، که نیم بی نشان تو،
روزم چو زلف تست، دلم چون دهان تو.

پایم نمی رود که نهم پای در رکاب،
دستم نمی رسد که زخم در عنان تو.

جان می دهم به بوسه، نمی بایدت مخر،
از بهر سود خویش نخواهم زیان تو.

گفتی نظامیا به غم من صبور باش،
در من کجاست صبر مگر از زیان تو.

دلبر، نشجه بیلسن، سته بنزه نشانیم وار،
قلیبیم لبینه، صبحوم ایسه زولفونه اوخشار.

قالخماق چین اوزه نگیبه دیزیمده هانی طاقت،
بوخ قوه جلوودان دا توتام، سنوگیلی دلدار.

هریوسنه بیرجان ونره رم، دگمه سه آلماء،
چون ایستمه رم خیریم اوچون سن اولاسان خار.

«صبرانیله» - دندین - دردیمه دؤز، گؤزله، نظامی!
منده هانی صبر ائتمگه طاقت، گؤز اوزون یار.

مترجم: ج. خندان

شب بیگه است، ای ماه من، مهمان من شو ساعتی،
همخانهٔ عشق توام، همخان من شو ساعتی!

ای چشمهٔ حیوان به لب، ای زندگانی را سبب،
چون جانم آوردی به لب، جانان من شو ساعتی!

از بهر من در کین مشو، وز شادیم غمگین مشو،
در خون من چندین مشو، در جان من شو ساعتی!

تا کی چو آتش تاختن؟ بر من شرار انداختن؟
در بزم شادی ساختن، ریحان من شو ساعتی!

ای چتر مه گیسوی تو، طفرای مه ابروی تو،
ای من غلام روی تو، سلطان من شو ساعتی!

ای سوسن و ای سرو هم، سرسبز چون باغ ارم،
بستان نظامی را زغم، بستان من شو ساعتی!

گنجه گنچمیش، منه گل بیر مه تابان اول سن،
عشقتین همدیهم، سفره مه مهمان اول سن!

دیرلیک چشمه سیدر لبلرین، ای نازلی نگار،
گنشمه میش جانیم ایمدن منه جانان اول سن!

چاتما گل قاشلارینی، عاشقه رحم ائله بیر آن،
گل آخیتما قانیمی، جان وئره جک جان اول سن!

سارالان چهره مه باخ، دردلی سینمدن توزو سیل،
چکدیگیم درد سیندیر، باری درمان اول سن!

نه قدر اود اولوب اودلار ووراجاقسان جانیم،
بیر ساعات مجلسیمه سنبل ریحان اول سن!

کاکلین آی چتیری، مشک ساچیر زلفلرین،
بیر قولوندور بو نظامی، اونا سلطان اول سن!

چو من دیرینه یاری را چرا غمخوار می داری؟
زهی صحبت به نام ایزد چه نیکو یار می داری؟

منیم تک کهنه بیر دوستو نچون غمخوار ساخلارسان؟
وار اول، احسن دثیر عالم، نه یاخشی یار ساخلارسان؟

مرا با درد من بگذار، اگر زین درد می پرسی،
میر نامم در این تیمار، اگر تیمار می داری.

منه خوشدور غمیم، جانان، اونا گل درمان آختارما!
سوروشما کی: نه دیردردین؟ عجب بیمار ساخلارسان...؟

به هر رنگی که خواهی بود، هم رنگ تو خواهم شد،
اگر تسیب می خوانی و گر زنار می داری.

نه رنگده سن اولورسان اول، سنینه من وارام دائم،
اگر تسیبچه مایلسن ویا زنار ساخلارسان.

ترا من دوست می دارم، تو می داری مرا دشمن،
من از تو فخر می دارم، تو از من عار می داری.

سنی من دوست سانددیم، سن منی دشمن حساب اتدین،
سنینه فخر اندیردیم، سن منی ناچار ساخلارسان.

گر آسان گیرم این غم را غمی می بایدت آسان،
و گر دشوار می گیرم، ز من دشوار می داری.

اگر اولسا غمیم یونگول، سنین غصه ن اولار آسان،
نشه کی، کؤنلومه خوشدور، منی، دلدار، ساخلارسان.

نظامی در همه وقتی عزیز خود ترا داند،
تو معشوقی، ترا زبید که او را خوار می داری؟

سنی دائم نظامی اؤز عزیز جانانی بیلمیشدیر،
روا می سن اونو، بؤیله ستمله خوار ساخلارسان؟

باز گرفتی ز سر قاعده دلبری،
تا شود از عشق تو جان من از دل بری.

از دل برگ گلت نیز چو تنگ شکر،
پسته تو دور کرد زحمت شکر گری.

مژه چو برهم زنی، آه کشد جور عین،
زلف چو درهم کنی، شور بر آرد پری.

رونق اسلام را طره تو بشکند،
شیوه دیگر منه، بر نمط کافری.

گر تو پریرخ ز حسن جانب صحرا روی،
فته شود آفتاب، ماه شود مشتری.

مذهب دیوانگی عقل کند اختیار،
چون تو به یک سو نهی سلسله عتبری.

باده چو از لب دهی، روح شود جرعه دان،
ناله کند چنگ و نای، دیده کند ساغری.

با همه لطف و جمال، با همه خوبی و فر،
هم بتوانی اگر سوی زهی بنگری.

تا چو نظامی کسی خسته هجران تست،
بسته میان امید پیش تو در چاکری.

سن گزولومو آلماق دا دیلر سمنی، آدلیر،
سولسون او بویوک عشقینه بسنمیش امللر!

بیر خیلی زمان وار کی، آپچلمیر او گول آغزین،
لطف انیله یبین تو کمه دی پسته ن دهاها شکر

هر کیریگینه بیر پری آهلا رلا وورولموش،
زولفون داغیلار، شوره گلر جمله گزوله لر.

غمزه ن نه یامان رونق اسلامی بیخییدیر،
توت آیری بیچیم، اولما، گزوله، گل بئله کافر.

سن چؤلره چیخسان بیلیرم گول جمالیندان،
غبطه انده جک حسونه گون آبلایا برابر.

عقله گله حک هر نه کی، دیوانه لرین وار،
رویوندن اگر اولسا کنار اول قارا تئللر.

روح نوش انله بیر لعل لبین باده وئرنده
چنگ، نی، کمان اینلر، گوز اولار اونلارا ساغر،

بو حسن جمال ایله، بو غلوی گزورونوشله،
ممکنسه بیزه لطف قلیب رویونو گؤستر.

تا اینکه نظامی کیمی هجران زده لر قوی
بئل باغلابیان قوللوغا، اولسون سنه چاکر.

مترجم: جعفر خندان

این دولت سرمستم هشیار شود روزی،
وین بخت گرانجامن بیدار شود روزی.

سرخوشلوق اندن دولت هوشیار اولاجاق بیر گون،
ایلرجه یاتان بختیم بیدار اولاجاق بیر گون.

نا خفتن این شها ضایع نشود دانم،
هم صبر کنم کآخر بر کار شود روزی.

گنجه لر آییق قالماق، بیلدیم کی بوشا گنتمز،
من قاتلاشارام، سوندا ایش دوغر اولاجاق بیر گون.

هم باز شود این در، هم روز شود این شب،
دلبر نه چنین ماند، دلدار شود روزی.

قالماز بو قاپی باغلی، وار هر گنجه نین صبحی،
دلبر بتله هنج قالماز، دلدار اولاجاق بیر گون.

آهسته تر ای دشمن، کو دوست شود ما را،
و آسوده تر، ای خصمان، کو یار شود روزی.

آستا یوروین دشمن، تتر دوستلاشاق بیزله،
ال ساخلا گیلن بیر آن، او یار اولاجاق بیر گون.

خصمی که به رغم ما امروز نوازندش،
در چشم عزیز او هم خوار شود روزی.

اغیاریمی جانانیم اوخشارسا بو گون، البت،
بو سنو گیلی گوزلرده او خوار اولاجاق بیر گون.

کافر شدم از دستش، باشد که به این دستان،
زلفش به میانم بر، زَنار شود روزی.

من کافر عشق اولدوم، بیلدیم کی بو داستانان،
بوینومدا اونون زولفی زَنار اولاجاق بیر گون.

چون عهد نظامی را امروز شکست آن بُت،
ترسم که ز پیماناش بیزار شود روزی.

سیندیردی نظامی نین عهدین او بُت جادو،
فورخوم بودو بو ایشدن بیزار اولاجاق بیر گون.

همه شب بر این امیدم که، شبیم یار باشی!
نه من و نه تو، گر امشب نه بر آن قرار باشی!

به نوازش دگر کس همه دیده‌ای چو نرگس،
چو به طالع من آید همه غمزه خار باشی!

زده لاف دوستداری ز تو با هزار دشمن،
خجلم کنی ز دشمن، تو چه دوستدار باشی!

من و یک جهان مخالف، تو در موافقت زن،
ز خلاف کس نترسم، چو تو سازگار باشی!

تو چه مرغی، آخر ای جان، که به عمرت آزمایم،
نه به دیده صید گردی، نه به دل شکار باشی!

همه شهر چون نظامی، به امید تو ولیکن،
نرسد جز اخستان را که تو در کنار باشی!

دیده ییردیم، مته سن بیر گنججه‌لیک یار اولاسان!
عهدی-پیمانی توتوب عشقه وفادار اولاسان.

گوزلرین، یادلاری گوردو کده گولور نرگیز تک،
بیر تیکاندیر مته غمزه‌ن، نولا غمنخوار اولاسان!

دوستلوغوندان دنمیشم، مین لر دشمن انشیدایب،
منی اغیاره خجل انسن، اوزون خوار اولاسان!

مته دوست اول، نه ضرر، دشمنیم اولسون عالم،
کیمسه دن قورخمارام، آنجاق کی، دوز ایلقار اولاسان!

سن نه قوشسان، سیناییم من نه سایاق، جان، سنی،
هانسی بیر اوله کؤنول بند و گرفتار اولاسان!؟

شهر اهلی منین عشقینده نظامی کیمیدیر،
نه روا اخستانا مونس و دلدار اولاسان!

مترجم: ن. رفیعیگلی

من آن نیم که تو دیدی، تو آئی و به از آئی،
ترا فرود جمال و مرا نماند جوانی.

به مردمی، نه به فرمان، رعایت دل من کن،
نگویمت به چه غایت، بدان قدر که توانی.

مرا شکسته بخوانی، چرا شکسته نباشم،
تم چنان که تو دیدی، دلم چنان که تو دانی.

تویی خلیل و من آتش، چرا نمیرم پیشت؟
من ارنمیرم پیشت، تو بایدم که بمانی.

ز بهر آنکه بینم جمال خوب تو روزی،
کنم همیشه چو موسی به خدمت تو شبانی.

مگر ز چون تو بهاری لطافتی پپذیرد،
که هرچه بود بیانم ببرد باغ خزان.

نظامی از سر دولت کمر به پیش تو بندد،
که در جبین تو بیند سعادت دو جهانی.

سن هله، باخ، نوجوانسان، من دگشیدیم چوخ یامان،
سن گۆزه‌لشدین، منیمسه گنجلیگیمدن بوخ نشان.

سن بیزی فرمانلا بوخ، انصافلا دیندیر، سنو گیلیم،
من دشم هانسی دیل ایله، سن اؤزونسن حکمران.

سن شکست ساندین منی، دوز دور، شکستم، بنده‌یم،
سن بیلن قلبدیر بو قلب، سن گۆردوگون جاندیر بوجان.

سن خلیل سن، من اودام، قارشیندا نچون سؤنمه‌یم؟
من اولوم، سن آرزوتک عؤمرانله هر بیر زمان.

گول جمالین گۆرمگه هر گون سحر دن آخشاما؛
موسی عمران کیمی اوللام حضوروندا چویان.

سن کیمی بیر نوباهارلا سانما تغیر ائیله‌مز،
باغ و باغچام، هر نه وار، سولدوردو بیر باد خزان.

قوللوغوندا قول کیمی دورموش نظامی، رحم الله،
هرایکی دنیادا کۆنلوم سندن اولسون کامران.

غم تو خجسته بادا، که غمی است جاودانی،
ندهم چنین غمی را، به هزار شادمانی.

غم او ز خرمی به، تو در این سخن چه گویی؟
زدنش به از نوازش، تو از این زبان چه دانی؟

منم آنکه خدمت تو کنم و نمی توانم،
تویی آنکه چاره من نکنی و می توانی.

به زبان حال گفתי که: بنخواه وصل از من،
به چه اعتماد خواهیم، به کدام زندگانی؟

دل من کجا پذیرد، عوض تو دیگری را،
دگری به تو نماند، تو به دیگری نمایی.

نه گوزه‌ل، نه خوش گلیدیر بئله دائمی غمین، یار،
اونو شادلیغا دگیشمه‌م، اندیرم یونایمین، یار.

داها خوشدو جووو یارین، بونا سن نه‌جور باخیرسان؟
اوشیرین نوازشیدن داها خوش گلیر سمین، یار.

من اوایام، باچارماسام‌دا، سته خدمتیم اولور چوخ،
سن اوسان‌کی، ائتمه‌بیر هئچ منه چاره بیر الین، یار.

دندین: ایسته وصل مندن، تله‌سیر عؤمور - دندیم من،
بو عؤمور له وصله یوخدور گمانیم چاتام یقین، یار.

سته اوخشاماز گوزه‌لر، ملکیم، تاین کی، یوخدور،
اوبه‌ک اؤزگه‌نی سئونمز، بونا اولگیلن امین، یار.

مترجم: ج. خندان

مشتاق جمال توام، اى دوست كجايى؟
من بنده ترايم، تو خداوند كرايى؟

بر روى و لب تو دو گوا چشم تو دارم،
داور كه شود؟ هم تو كه خصمى و گوايى

روى كه نخواهم كه تو در آينه بينى،
زهار: كه اين بى خبران را نمايى.

مشكى تو، صبا محرم راز تو نباشد،
در راه صبا زلف نبينم كه گشايى.

آبى كه جگر تر كند از چشم من آيد،
دايم زده باشد ره تو چون تو در آيى.

ترجمه

اوزون مشتاقيه م، اى دوست، نه دن بير آن گورونمز سن؟
سته بنده منم، سؤيله، كيمين سلطانى اولدون سن؟

او گؤز لر گول جمالينه لبين چين شاهد يمدير، يار،
بوناقاضى تا پيلماز سن اوزون شاهد سن، هم دشمن.

او حسنه آيندان باخسان اينان كى قيسقانار گؤيلوم،
اونو پنهان توت، اى جانان، اماندير ياد نظر لردن.

نه عنبر دير او زولفون كى، صبادن گيزله دير سرى،
اونو توتدو قجاسن پنهان صبا گورمك ديلر هر دم.

سنين كى، آستانيندان حيات آدلى سولار چاغلار،
سولانسين گنچد يگين يوللار، گول آچسين گول قدملردن.

مترجم: م. دلبازى

عاشق شده‌ام بر تو، تدبیر چه فرمایی،
از راه صلاح آیم، یا از ره رسوایی؟

تا جان و دلم باشد، چون جان و دلت جویم،
یا من به کنار اقم، یا تو به میان آیی.

در دوستیت شهری گشتند مرا دشمن،
بر من که کند رحمت، گر هم تو نه بخشایی؟

هر جا که ترا بینم، دست من و زلف تو
دانی که قلم نبود، بر عاشق سودایی.

زین سان که منم بی تو، دور از تو می‌آدا کس،
نه دسترسی بر تو، نه بی تو شکیبایی.

عاشقم، امرینی و نر عاشق نالانه، گولوم،
یانینا من گلیم عقل ایله، یا دیوانه، گولوم.

سنویرم، قلب ایله جانیم کیمی جانانیمی من،
اؤله‌رم، یا یته‌رم سن کیمی جانانه، گولوم.

سنه دوست اولماغیما جمله شهر دشمن اولوب،
منی عفو ائيله، باخیب بیر بئله دشمانه، گولوم.

هاردا گورسم سنی، زولفوندن اؤیوب بالوارارام،
عاشقم، عاشقه یوخدور یازی، دیوان، آگولوم.

سنسوزم، سندن اوزاق کیسه‌نی دوشسون، دنمه‌رم،
بشمه‌بیر ال سنه، یوخ صبر ده هجرانه، گولوم.

مترجم: ج. خندان

جانا همه آیت نکویی،
در شان تو آمده ست گوئی.

بنواز مرا به یک - دو بوسه،
کاین است ز کوة خو برویی.

گفتم که دلم کجاست، گفتا:
آنجا که نیایی، ار بجویی.

ریزم به شفاعت آب از چشم،
تا دست به خون من نشویی.

با تو به چه دل زید نظامی،
نه نیک دلی، نه نیک خوئی.

حسنون گوزله آیتلری، ای سئوگیلی جانان،
اولموش بوتون عالمده سنین شاینه شایان.

گل ائيله نوازش، منه وئر بوسه لیبندن،
چونکی گوزله لین بوسه سیدیر عاشقه احسان.

سوردوم کی: «کونول هاردادیر» - آلدیم بو جوابی،
«هئج سورما، تاپیلماز اونو آختارسادا انسان».

«رحم ائيله» دئییب، سئل کیمی گوز باشیمی تۆکدوم،
گل، قانیم ایله ال یوما، ای آفت دؤران!

انصافین اگر وارسا، سؤیله، بو نظامی،
سنله نئجه رفتار ائله سین، ای مه تابان؟

مترجم: م. دلپازی

کتاب منظومه منتشر کرده است:

بایجان

بایجان

مجموعه‌های از دوبیتی‌ها

به کوشش: م. ع. و ...

کجایی دوست ؟ کجا ...

نوشته : علویه بابایوا
ترجمه : م. ع. فرزانه

رمان ، در پانصد صفحه ، در قطع رقی

رمان « کجایی دوست ، کجا ؟ » نخستین اثر از نویسنده معروف آذربایجان شوروی - علویه بابایوا - می‌باشد که به زبان فارسی ترجمه شده است و از معدود رمانهایی است که نه تنها در مقیاس جمهوری آذربایجان ، حتی در مقیاس اتحاد شوروی قبل از اعلام «پروستورویکا» و «گلاسنوست» نوشته شده و در آن نارواییها و نابسامانیهای موجود در روابط اجتماعی و معیارهای اخلاقی و اختلافها و ناهمگونیهای حاکم بر طرز تفکر و عملکرد افراد جامعه با شیوه‌ای واقعگرایانه و شهامت آمیز مطرح شده است.



گزیده‌هایی از

ترانه‌های روستایی فارسی

با ترجمه منظوم به ترکی آذری

به اهتمام: م. ع. فرزانه

قطع: رقعی

تعداد صفحات: ۱۸۰

بها: ۸۰۰ ریال

عزت هست ، عزت بشکر که با تو کردم ،
 عدلت هست ، عدلت ، درم که با تو برآردم ،
 بنا کرد بر عدلت ، کنیت از تو کریم ،
 بی بوی دل بر عدلت ، کنیت با تو قلام .
 ز چشم که بر بسیم ، نه بخت آنکه بیام ،
 نه پراگنده بیام ، نه دست آنکه برآردم ،

.....

هر کجایم اولدو لکر ، غصه ، فدایت سنینرا
 هر نفسی که بگویم ، حدیث کننبر او عدت سنینرا
 سنین اول جب ایلمینر وصلینه آنرا ایچیم ایلیخ ،
 هر نینه یازر جانیم ، یوخ دلها عاقبت سنینرا
 باشقا بیره یازر نجه آخت ریم ، لرن نازل ملک ،
 بیلیرم ، سنزده دیر یغ « یوخ یار اطقت سنینرا »

.....

